



بررسی فرایندهای واژه‌سازی عامیانه

بر اساس فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو*

علاءالدین طباطبائی

یکی از خصوصیات زبان توانائی شگفت‌انگیز آن در انطباق با نیازهای گویشوران است. انسان برای نامیدن اشیای نوپدید و بیان مفاهیم تازه به واژه‌های جدید احتیاج دارد و همه زبان‌ها این توان را دارند که در صورت نیاز واژه‌های تازه بسازند. ساختن واژه‌های جدید به دو روش انجام می‌پذیرد: ناخودآگاه و آگاهانه. واژه‌سازی ناخودآگاه را عامه مردم بر اساس شمّ زبانی خود به صرافت طبع و بی‌آنکه فرایندهای واژه‌سازی را آگاهانه آموخته باشند انجام می‌دهند. واژه‌هایی مانند سگ‌دست، گلگیر، چقی از این جمله‌اند. بی‌تردید، بخش اعظم واژه‌های هر زبان از این طریق ساخته شده‌اند. واژه‌سازی آگاهانه را شخص یا نهاد معینی، با وقوف بر قواعد واژه‌سازی، انجام می‌دهد و حاصل آن معمولاً واژه‌های عالمانه است. این نوع واژه‌سازی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و، علاوه بر شاعران، اهل علم و فلسفه نیز به آن پرداخته‌اند. واژه‌هایی مانند دورنگار، بالگرد، بادرُفت از طریق واژه‌سازی آگاهانه پدید آمده‌اند. نکته بسیار مهمی که نباید از آن عفلت کرد این است که میان واژه‌سازی ناخودآگاه و آگاهانه مرزی عبورناپذیر وجود ندارد؛ هر دو مبتنی بر قواعد دستوری‌اند و مشترکات فراوان دارند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که واژه‌سازی آگاهانه بر قیاس آگاهانه مبتنی

* تألیف: شهرداد میرزایی و رجبعلی مختارپور، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.

است و، از همین رو، ممکن است از الگوهایی بهره بگیرد که فقط در چند واژه به کار گرفته شده باشند. اما واژه‌سازی ناخودآگاه بر قیاس ناآگاهانه مبتنی است و، به همین دلیل، از پرکاربردترین الگوها بهره می‌جوید.

در فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو، چنان‌که از نامش برمی‌آید، واژه‌هایی گرد آمده است که به واژه‌سازی ناخودآگاه تعلق دارد. ما، در این مقاله، برای شناخت فرایندهای این نوع واژه‌سازی، فرهنگ مذکور را مبنای کار قرار داده‌ایم.

در این فرهنگ، که حدود سه‌هزار مدخل دارد، برای نامیدن اشیای نوپدید و بیان مفاهیم تازه از روش‌های متعدد استفاده شده است: ساختن گروه نحوی، ترکیب، اشتقاق، گسترش معنایی، وام‌گیری، اشتقاق صفر، کوتاه‌سازی. اینک هر یک از این روش‌ها را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

۱. ساختن گروه نحوی

بخش اعظم گروه‌های نحوی که برای بیان مفاهیم جدید به کار می‌روند گروه اسمی‌اند با یکی از دو ساختار زیر:

الف) اسم + نشانه اضافه + صفت: حرکت انتقالی
ب) اسم + نشانه اضافه + اسم: دستگاه تکثیر

ساختن گروه نحوی متداول‌ترین روش بیان مفاهیم تازه است و دلیل آن هم این است که نحو زیاترین دستگاه زبان است و گروه‌های نحوی معمولاً شفافیت ساختاری و معنایی زیادی دارند. در اینجا شماری از این دو دسته گروه‌های اسمی را از فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو شاهد می‌آوریم:

الف: چرخ سیمی؛ پیچ دکابی؛ واشر چتری؛ قفل عصایی؛ شیلنگ خرطومی.
ب: فاصله روغن؛ چراغ هوا؛ پیچ تخلیه؛ قفل فرمان؛ شمع روغن.

۲. ترکیب

ترکیب فرایندی است که از طریق آن دو واژه یا بیشتر به هم می‌پیوندند و یک واژه مرکب

می‌سازند، مانند

گلخانه؛ دست‌ساز؛ پسرخاله؛

با نگاهی گذرا به هر فرهنگ لغتی درمی‌یابیم که شمار واژه‌های مرکب در زبان فارسی بسیار زیاد است. شمار الگوهایی که بر مبنای آنها واژه مرکب ساخته می‌شود بالغ بر بیست می‌شود^۱، اما در فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو فقط الگوهای زیر یافت می‌شود:

الف) اسم مرکب هسته‌دار

اسم‌های مرکبی که در فرهنگ آمده است، برحسب روابط معنایی که اجزای سازنده‌شان با یکدیگر دارند، به دو گروه قابل تقسیم است: هسته‌دار و بی‌هسته.

هسته‌دار واژه مرکبی است که معنای کل آن در شمول معنای یکی از واژه‌های سازنده‌اش قرار می‌گیرد؛ برای مثال، در واژه مرکب **گلخانه** معنای کل واژه در شمول معنای **خانه** قرار دارد، یعنی **گلخانه** نوعی **خانه** به معنی **کلی «جا»** است. به بیان دیگر، در واژه مرکب هسته‌دار یک هسته معنایی وجود دارد که واژه دیگر معنای آن را محدود می‌کند.

واژه مرکب هسته‌دار خود دو قسم است: هسته‌پایان؛ هسته‌آغاز.

— هسته‌پایان به الگوی **اسم + اسم**:

فرهنگ **سرا** («نوعی سرا»): **دام پزشکی** («نوعی پزشکی»): **کمک‌فتر** («نوعی فتر»).

که هسته معنایی ترکیب با قلم سیاه نشان داده شده و، چنان‌که می‌بینیم، در پایان واژه قرار دارد. هرچند این نوع واژه مرکب، در زبان فارسی بسیار زیاد است و، در همین چند دهه اخیر، از طریق همین فرایند، چندین واژه جدید ساخته شده است (مانند دندان‌پزشک، استادیار، فرهنگ‌سرا)، در واژه‌سازی عامیانه از این فرایند کمتر استفاده می‌شود.

— **هسته‌آغاز** که، در آن، واژه آغازین هسته است. ترکیبات هسته‌آغاز به الگوهای زیر

ساخته می‌شود:

اسم + اسم / صفت:

شال‌گردن («نوعی شال»): **مداد رنگی** («نوعی مداد»): **شیر خشک** («نوعی شیر»).

(۱) ← طباطبائی، علاء‌الدین، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.

باید توجه داشته باشیم که این اسم‌ها، به دلایل صرفی و نحوی و آوایی، از گروه نحوی خارج و به نوعی واژه مرکب تبدیل شده‌اند.^۲

برای آنکه گروه نحوی به الگوی اسم + اسم یا اسم + صفت به اسم مرکب هسته‌آغاز تبدیل شود دو تغییر در آن پدید می‌آید:

– کسره اضافه میان دو واژه سازنده حذف می‌شود؛

– واژه اول تکیه خود را از دست می‌دهد و فقط هجای آخر واژه دوم تکیه می‌گیرد و، به این ترتیب، مجموع دو واژه، از نظر طرح تکیه، به یک واژه واحد شباهت می‌یابد:

پدر زن ← پدرزن؛ آب میوه ← آب میوه؛ پسر خاله ← پسرخاله.

چنان‌که از فرهنگ برمی‌آید، امروز یکی از فرایندهای بسیار فعال در واژه‌سازی عامیانه ساختن چنین اسم‌هایی است:

سروالف؛ دسته موتور؛ میل لنگ؛ سرگلگیر؛ دنده پنج؛ دنده مخروطی؛ سرپستانک؛ کاسه دلکو؛ ترمز دستی.

اسم + اسم + ی:

چوب‌رختی؛ چوب‌لباسی.

یکی از روش‌های ساختن اسمی که بر جای نگه داشتن چیزی دلالت می‌کند استفاده از همین الگو است و، در آن، واژه جا، در مقام هسته، بسیار فعال ظاهر شده است:

جا صابونی؛ جامسواکی؛ جاجورابی.

در فرهنگ نیز چندین واژه با چنین ساختاری یافت می‌شود:

جاآپری؛ جازاپاسی؛ جالامپی؛ جاجکی؛ جازغالی؛ جاسوئیچی؛ جارینگی؛ جافندکی؛ جایاتاقانی.

ب) اسم مرکب بی‌هسته

بی‌هسته واژه مرکبی است که معنای کل آن در شمول هیچ‌یک از عناصر سازنده‌اش قرار ندارد:

خارپشت؛ هنرپیشه؛ پرداخت‌کار.

(۲) ← طباطبائی، همان، ص ۹۲-۹۴.

چنان‌که می‌بینیم، خارپشت نه «نوعی خار» است نه «نوعی پشت» بلکه «حیوانی است که خار بر پشت دارد». هنرپیشه نه «نوعی هنر» است نه «نوعی پیشه» بلکه «فردی است که هنر را پیشه خود ساخته است». همچنین پرداخت‌کار نه «نوعی پرداخت» است نه «نوعی کار» بلکه «فردی است که کارش پرداخت کردن است». از این رو، چنین واژه‌های مرکبی را بی‌هسته می‌نامیم. شمار این نوع اسم مرکب در قیاس با اسم مرکب هسته‌دار چندان زیاد نیست و در فرهنگ نیز شمار چنین اسم‌هایی محدود است. از این جمله‌اند:

سگ‌دست («قطعه‌ای که شبیه دست سگ است»); شغال‌دست («قطعه‌ای که شبیه دست شغال است»); سبک‌کار («کسی که کارش تعمیر خودروهای سبک است»); دیزل‌کار («کسی که کارش تعمیر خودروهای دیزل است»); هوابرش («دستگاهی که با هوا برش می‌دهد. سوخت شعله دستگاه مخلوطی از گاز استیلن و اکسیژن است»).

ج) صفت فاعلی مرکب: اسم / ضمیر مشترک + بُن فعل

یکی از فعال‌ترین فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی فرایندی است که از طریق آن صفت فاعلی مرکب مرخم ساخته می‌شود، مانند:

دانشجو؛ دلخراش؛ خودفریب.^۳

این صفت‌ها غالباً به جای اسم به کار می‌روند، به‌ویژه هنگامی که بر نوعی ابزار دلالت کنند:

آب‌پاش؛ ریش‌تراش؛ پلوپز.

با توجه به زایائی فراوان این الگو، طبیعی است که در واژه‌سازی عامیانه نیز کاربرد آن نظرگیر باشد. در فرهنگ بیش از دویست واژه بر اساس این الگو ساخته شده است، مانند نورافکن؛ بالابر؛ بارند؛ کف‌تراش؛ درزگیر.

بُن‌های فعلی که در این فرهنگ فعال‌تر ظاهر شده‌اند (یعنی در بیش از پنج واژه به کار رفته‌اند) به شرح زیرند:

۳) این که می‌گوییم جزء فعلی این ترکیب‌ها ریشه فعل است برحسب ساختمان ظاهری است؛ اما در حقیقت، همان‌طور که در دستورهای سنتی آمده است، این جزء صورت مرخم صفت فاعلی «ریشه فعل + نده» است. ← طباطبائی، علاء‌الدین، «صفت فاعلی مرکب مرخم»، نامه فرهنگستان، دوره ششم، شماره دوم (شماره مسلسل ۲۲)، بهمن ۱۳۸۲، ص ۶۲-۷۲.

بند: باربند، فتر بند، زاپاس بند؛
تراش: سوپاپ تراش، شاتون تراش، میل لنگ تراش؛
خور: آچارخور، جک خور، لاستیک خور؛
دار: بوستر دار، لبه دار، دنداندار؛
ساز: آمپرساز، گلگیر ساز، باتری ساز؛
شکن: بادشکن، فشارشکن، مه شکن؛
کش: بارکش، مغزی کش، شاسی کش؛
کن: صفرکن، بالاکن، کورکن؛
گیر: آفتابگیر، بادگیر، صداگیر.

درباره این‌گونه ترکیب‌ها به توضیحات زیر باید توجه شود:

– در برخی از این نوع واژه‌های مرکب جزء فعلی از یک فعل مرکب گرفته شده است:

چرخ درآر (از درآوردن)؛ برف پاک‌کن (از پاک کردن)؛ سیگار آتش‌زن (از آتش زدن).

– غالب این صفت‌های مرکب را می‌توان با پسوند -ی به اسم مصدر یا اسم مکان

تبدیل کرد:

آچارکشی (اسم مصدر)؛ ورق‌کوبی (اسم مصدر)؛ باتری‌سازی (اسم مصدر و اسم مکان).

در شمار اندکی از این واژه‌ها، جزء فعلی معنی فاعلی ندارد بلکه معنی مصدری دارد

و کل واژه مرکب بر نوعی مکان دلالت می‌کند:

جک‌خور («محل قرار گرفتن جک»).

د) صفت مرکب: اسم + صفت

یکی از روش‌های ساختن صفت مرکب در زبان فارسی این است که یک اسم و یک

صفت در کنار هم قرار می‌گیرند (بی‌آنکه اسم نشانه اضافه بگیرد) و هجای آخر این دو

واژه، همچون یک واژه واحد، تکیه‌دار می‌شود و کل ترکیب بر دارا بودن یک ویژگی

دلالت می‌کند:

سقف چرمی («دارنده سقف چرمی»): ماشین سقف چرمی؛

موتور جلو («دارنده موتور در جلو»): اتوبوس موتور جلو؛

شاسی بلند («دارنده شاسی بلند»): ماشین شاسی بلند؛

دنده فرمانی («دارنده دنده در فرمان»): ماشین دنده فرمانی؛
سوپاپ معلق («دارنده سوپاپ‌های معلق»): موتور سوپاپ معلق.

ه) صفت مرکب: اسم + گروه حرف اضافه‌ای

یکی دیگر از روش‌های ساختن صفت مرکب این است که یک اسم در کنار یک گروه حرف اضافه‌ای قرار می‌گیرد و هجای آخر کل ترکیب، همچون یک واژه واحد، تکیه‌دار می‌شود:

سوپاپ از پهلو: موتور سوپاپ از پهلو؛
درز از رو: تودوزی درز از رو.

و) صفت/اسم مرکب: عدد + اسم

از ترکیب عدد و اسم (همراه با تکیه گرفتن آخرین هجای واژه مرکب) صفت یا اسم مرکب ساخته می‌شود^۴:

سه جعبه: اتوبوس سه جعبه؛ ده چرخ: کامیون ده چرخ؛ سه سو: لوله سه سو.
در برخی موارد، به این واژه‌های مرکب پسوند **سه** یا **ی** افزوده می‌شود:
سه پایه؛ سه راهی؛ سه شاخه.

۳. اشتقاق

در اشتقاق، از طریق وندافزایی، واژه جدید ساخته می‌شود:

کارمند؛ دانشکده؛ یارانه.

در زبان فارسی، بیش از شصت پسوند و پیشوند وجود دارد^۵؛ اما در واژه‌سازی

۴) تفاوت چنین صفت‌ها یا اسم‌هایی با گروه اسمی شامل عدد و معدود فقط در طرح تکیه است: در واژه مرکب فقط آخرین هجا تکیه دارد، اما در گروه اسمی هریک از واژه‌ها تکیه خاص خود را دارد:

● تا به حال **چهل ستون** را دیده‌ای؟ (اسم مرکب)

● این **تالار چهل ستون** دارد. (گروه اسمی)

۵) برای بررسی تفصیلی پسوندهای فارسی ← صادقی، علی‌اشرف، سلسله مقالات «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» (۱-۱۲)، نشر دانش، خرداد و تیر ۱۳۷۰ (سال دوازدهم، شماره چهارم) تا آذر - اسفند ۱۳۷۲ (سال چهاردهم، شماره‌های اول و دوم).

عامیانه تنها شمار اندکی از آنها به کار می‌رود. در اینجا وندهایی را که در فرهنگ به کار رفته‌اند یک‌به‌یک مطرح می‌کنیم.

الف) پسوندها

ی - پرسامدترین وند زبان فارسی پسوند -ی است.^۶ در فرهنگ نیز این پسوند فعال‌ترین وند است و در موارد زیر به کار رفته است.

- با اسم، صفت نسبی ساخته است:

بیابانی؛ گازی؛ فیبری.

- با اسم، اسمی ساخته که بیانگر شباهت است:

فشنگی؛ لچکی؛ چپقی.

- با اسم، اسمی ساخته است که بر مکان دلالت می‌کند:

اوراقی («مغازه اوراق‌فروشی»); آپاراتی؛ مکانیکی.

ک - این پسوند با اسم می‌آید و معمولاً بر شباهت و کوچکی دلالت دارد:

آدمک؛ رقاصک؛ سببک؛ غربالک؛ ماهک.

ه - این پسوند در فرهنگ با اسم آمده است و بر نوعی شباهت دلالت دارد:

پوسته؛ دندان‌ه؛ زیانه؛ تیغه؛ بدنه.

چی - این پسوند با اسم می‌آید و بر نوعی شغل دلالت می‌کند:

اوراق‌چی؛ تاکسی‌چی؛ باسکول‌چی.

-بندی - این پسوند، در فارسی امروز، در برخی واژه‌ها از بستن مشتق است و در

واژه‌های مرکب به کار می‌رود، مانند

ماست‌بندی؛ آب‌بندی؛ چشم‌بندی.

اما در برخی واژه‌ها معنی آن از «بستن» دور شده است، چنان‌که می‌توانیم آن را نوعی

۶) برای شرح کاربردهای این پسوند ← صادقی، همان، نشر دانش، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، خرداد و تیر ۱۳۷۱، مهر و آبان ۱۳۷۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، خرداد و تیر ۱۳۷۲، آذر - اسفند ۱۳۷۲؛ سمائی، مهدی و الهام شمسانی، «بررسی یاء نسبت در واژه‌سازی»، مجله زبانشناسی، سال هجدهم، شماره اول (پیاپی ۳۵)، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۶۲-۷۷؛ کشانی، خسرو، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱.

پسوندها به شمار آوریم. ۷. در فرهنگ، -بندی در واژه‌های زیر پسوند محسوب می‌شود و بر نوعی سامانه (سیستم) دلالت می‌کند:

جلوبندی؛ فنربندی؛ سایه‌بندی؛ سیم‌بندی.

پنج پسوندی که در بالا آوردیم در زمرهٔ وندهای نسبتاً فعال این حوزه‌اند. چند وندها دیگر نیز در یکی دو واژه به کار رفته است:

- چه: تیغچه؛ - گاه: تعمیرگاه؛ - گی: ممگی؛ - دان: روغندان.

ب) پیشوندها

در فرهنگ، فقط در چند واژه از پیشوند استفاده شده است:

بی‌دماغ: ماشین بی‌دماغ؛ بانفس: ماشین بانفس؛ بخواب: صندلی بخواب.

واژه‌های بچه و شاه نیز در چند مورد به صورت پیشوندواره به کار رفته است:

بچه‌رینگ، بچه‌فتر، بچه‌سپر، بچه‌گاردان، بچه‌گلگیر، بچه‌کارتل؛

شاه‌فتر، شاه‌دنده، شاه‌سیم، شاه‌لوله.

۴. گسترش معنایی

در گسترش معنایی، واژه مصادیق جدیدی را دربرمی‌گیرد. برای نمونه، می‌توان واژه‌های سپر، یخچال، فرهنگ را شاهد آورد که در کنار معانی قدیم خود معنای جدیدی نیز یافته‌اند. در فرهنگ، در موارد انگشت‌شماری، گسترش معنایی به چشم می‌خورد. مثلاً واژه‌های گوشواره و نعلبکی و پستانک (به جهت شباهت) برای اشاره به قطعاتی در خودرو به کار رفته‌اند.

۵. وام‌گیری

چنان‌که از فرهنگ برمی‌آید، در این حوزه، از پنج زبان انگلیسی، فرانسه، روسی، ترکی، آلمانی وام‌گیری شده است. اما نکته قابل توجه و خلاف انتظار این است که شمار وام‌واژه‌ها در این حوزه زیاد نیست و، اگر وام‌واژه‌های عربی را که در گذشته وارد فارسی شده‌اند

به حساب نیاوریم، نسبت واژه‌های دخیل این فرهنگ کمتر از ده درصد است. زبان فارسی در این حوزه عمدتاً از انگلیسی و فرانسه وام گرفته است: در حدود ۴۸ درصد وام-واژه‌ها انگلیسی، ۳۷ درصد فرانسوی، و ۱۵ درصد باقیمانده روسی و ترکی و آلمانی است. در اینجا از وام-واژه‌های هر زبان چند مثال شاهد می‌آوریم:

از انگلیسی: اسپورت، اسپیت، استارت، تایم، هندل؛
از فرانسه: سویاپ، پیستوله، رگلاژ، گیرپاج، ژینگلور؛
از روسی: آپارات، آفامات، ساسات، بُکسِل، بُکسواد؛
از ترکی: یاتاقان، دیاق، آچار، قالیاق؛
از آلمانی: دیزل (اسم خاص).

۶. اشتقاق صفر

اشتقاق صفر فرایندی است که از طریق آن مقوله دستوری واژه، بی‌آنکه وندی بپذیرد، تغییر می‌کند، مانند

بستنی؛ خشک (به معنی «لنگ»).

در فرهنگ چند مورد اشتقاق صفر یافت می‌شود، مانند

برگردان («لایه دوم فنرهای تخت در ماشین...»): بخواب («دستگیره‌ای که با فشار دادن آن می‌توان پشتی صندلی را به عقب خم کرد»).

۷. کوتاه‌سازی

کوتاه‌سازی حذف بخشی (یک واژه یا قسمتی از یک واژه) از یک اصطلاح است. در فرهنگ مواردی از کوتاه‌سازی نیز مشاهده می‌شود:

لاستیک ← لاستیک؛ کانتینر ← کانتین؛ کمک‌فتر ← کمک؛ رینگِ دیسکی ← دیسکی؛ آهنِ ابرویی ← ابرویی.

نتیجه‌گیری

چنان‌که در آغاز مقاله گفتیم، واژه‌سازی عامیانه بر قیاس ناآگاهانه مبتنی است و، به همین دلیل، از پرکاربردترین الگو سود می‌جوید. اگر فرهنگ اصطلاحات عامیانه خودرو را ملاک ارزیابی قرار دهیم، ویژگی‌های کلی واژه‌سازی عامیانه به شرح زیر است:

- گروه نحوی بیشترین کاربرد را در بیان مفاهیم تازه دارد.
- از میان فرایندهای اصلی واژه‌سازی، ترکیب بیش از اشتقاق کاربرد دارد.
- شمار پسوندها و پیشوندهای مورد استفاده اندک است و فقط وندهای کاملاً زایا (مانند -ی و -ه و -ک و بی-) به کار گرفته می‌شود.
- گرایش به وام‌گیری، برخلاف انتظار، قوی نیست*.



* با تشکر از دکتر علی‌اشرف صادقی که این مقاله را قبل از انتشار خواندند و نکات ارزنده‌ای را گوشزد کردند.